

تفسير احمد



ديزاین: الحاج محمد شاه (پیمان)

Ketabton.com

پاره 27

ترجمه و تفسير سورة «الحجرات»

ترجمه و تفسير سورة القمر
تبع و نگارش از:
الحاج امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة الحجرات جزء 26

سورة حجرات در مدینه نازل شده است و دارای هجده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

نام این سوره «حجرات» که از آیه چارم این سوره گرفته شده است. در این سوره تعلیم آداب برای آنده از اعراب که رسول الله ﷺ را از پشت حُجره‌های زنان مؤمن و پاک نهادش (رضی الله عنهن) صدا میکردند.

سورة شریف به نام سوره‌ی «حجرات» موسوم شد؛ زیرا الله متعال در آن احترام خانه های پیامبر یعنی حُجره‌های که همسرانش یعنی مادران مؤمنان (رضی الله عنهن) در آن سکونت داشته، یادآور شده است.

قابل ذکر است که: سوره‌ای «حجرات» به سوره‌ی «اخلاق و آداب» نیز مسمی می باشد. طوریکه متذکر شدیم این سوره انسان را به مکارم اخلاق و فضایل اعمال هدایت و رهبری می‌کند، و مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است و پنج بار «مؤمنان» را منادی قرار داده است. و در هر بار مؤمن را به یکی از مکارم اخلاق و فضایل اعمال فرا میخواند. و این آداب والا را در چند بخش ذیل مطالعه می داریم:

اول: وجوب اطاعت از اوامر الله تعالی و پیامبر و عدم پیشی گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و سلم خواه در گفتار باشد یا در ابراز رأی و نظر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (آیه: حجرات) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است.

دوم: احترام و تعظیم مقام پیامبر صلی الله علیه و سلم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» (آیه 2 حجرات).

سوم: و وجوب تحقیق در مورد اخبار و گزارش‌های رسیده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحِّحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (آیه 6 حجرات)

چهارم: نهی از اهانت و مسخره کردن مردم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ...» (آیه 11 حجرات).

پنجم: نهی کردن از تجسس و غیبت و سؤظن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ...» (آیه 12 حجرات).

ارتباط سوره حجرات با سوره قبله :

- بعد از اینکه الله تعالی سوره فتح را با یاد پیامبرش ختم نمود سوره حجرات را نیز با فضائل و تجلیل و تعظیم او شروع کرد.

- در سوره فتح حکم جنگ با کافران را بیان کرد، و در این سوره هم حکم جنگ با شورشیان داخلی را بیان می‌گیرد.

- پایان سوره ی فتح وعده به مؤمنان و سرآغاز و شروع سوره حجرات هم خطاب به آنان است.

- هر دو سوره بزرگداشت و ارجمندی پیامبر خاتم را بیان می‌کنند.

تعداد آیات، کلمات و حروف :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سوره حجرات به 18 هجده آیه، تعداد

کلمات آن به (سیصد و چهل و سه کلمه) و تعداد حروف آن به (هزار و چهارصد و هفتاد و پنج) حرف می‌رسند.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

محتوای سوره حجرات:

سوره حجرات مشتمل بر مسائلی از احکام و آداب دینی است، که رعایت آن‌ها موجب سعادت انسان در زندگی شخصی و برقراری نظام صالح و طیب در مجتمع او مستقر می‌گردد. بعضی از آن مسائل ادب جمیلی است که باید بین بنده و الله سبحان و تعالی رعایت شود، و برخی آن آدابی است که بندگان الله باید در مورد رسول الله ﷺ آنرا رعایت کنند، که در پنج آیه اول سوره آمده‌اند. بعضی دیگر آن، احکام مربوط به مسائلی است که مردم در برخورد با یکدیگر در مجتمع زندگی خود باید آنرا رعایت کنند.

قسمتی دیگر مربوط به برتری‌هایی است که بعضی اشخاص بر بعض دیگر دارند، و نفاضل و برتری اشخاص و افراد از اهم اموری است که جامعه مدنی انسان با آن منتظم می‌شود، و انسان را به سوی زندگی توأم با سعادت و عیش پاک و گوارا هدایت میکند، و با آن بین دین حق و باطل فرق می‌گذارد، و می‌فهمد کدام دین حق است، و کدام از سنن اجتماعی قومی است. و در آخر، سوره را با اشاره به حقیقت ایمان و اسلام ختم نموده، بر بشریت منت می‌گذارد که نور ایمان را به او افاضه فرموده است.

خواننده محترم!

بصورت کل باید گفت که موضوع سوره حجرات درباره‌ی احکام شرعی متعلق به تنظیم جامعه‌ی اسلامی و سر و سامان دادن به آن بر اساس تربیتی اصولی و استوار و پایدار و اخلاقی پسندیده است که به همین دلیل به سوره‌ی «اخلاق و تربیت و آداب» شهرت دارد. آن هم بر دو نوع است:

الف: آداب خاص مانند: علاقه و ارتباط میان پیامبر ﷺ و امت او: یا ایها الذین آمنوا.. و این که: مسلمانان به خاطر احترام، حضرت را به وصف نبی و رسول خطاب کنند، نه با اسم و کنیه.

ب: آداب عمومی اجتماعی مانند: ارتباط صمیمانه و برادرانه‌ی مردم با هم، این سوره، راه خاموش کردن فتنه‌ی آشوب داخلی را به مؤمنان می‌آموزد که اگر دو طایفه‌ی مسلمان با هم درگیر شدند، از راهی که الله به آنان آموخته در برابر آن قیام کنند و نگذارند آشوب و اغتشاش فراگیر شود. حذر از تفرق و پراکندگی و اختلاف و کینه و دشمنی با هم، جایز نیست مسلمانان با تمسخر و طنز و تشر و القاب ناروا، همدیگر را فراخواند و به هم طعنه زنند و نسبت به هم بدگویی کنند. باید از دشمنی و نژادپرستی و شیوه‌ی طبقاتی دوری ورزند و ملاک و ارزش انسان را بر پایه و مایه‌ی تقوی استوار بدارند. پایان سوره از مردم بادیه نشین نا آگاه سخن می‌گوید و میان ایمان و اسلام نیز فرق می‌گذارد.

ترجمه و تفسیر سوره الحجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مقابل الله و رسولش پیش دستی نکنید، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست. (۱)

ای مؤمنان، هیچ‌گونه پیشنهادی به الله متعال و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم نکنید، نه در باره کارهای بخصوص و مربوط به خودتان، و نه در باره کارهای مربوط به زندگی پیرامونتان. در باره کاری سخن نگوئید پیش از این‌که راجع بدان حکم الهی را از زبان پیغمبرش محمد ﷺ بشنوید. در باره کاری هم حکم صادر نکنید پیش از این‌که به حکم الله و به دستور و هدایت پیامبر ﷺ مراجعه ننمائید و دستورشان را ندانید.

قتاده‌گفته است: برای ما روایت شده است که مردمانی می‌گفته‌اند: کاش در باره این چیز و آن چیز آیاتی نازل میشد. اگر آن چیز صحیح میبود... خداوند بزرگوار چنین کاری را بد و زشت شمرد. عوفی‌گفته است: مسلمانان نهی شدند از این‌که در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن بگویند.

مجاهد گفته است: برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به هیچ وجه حکمی را صادر نکنید و چیزی را مقرر ندارید، تا زمانی‌که خدای بزرگوار فرمان خود را در باره آن صادر میفرماید و بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم جاری مینماید. ضحاک گفته است: حکمی از احکام دین خود را تا فرمان خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه و سلم) بر آن نباشد اجراء نکنید.

«لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» پیشی مگیرید. پیش دستی نکنید. یعنی اینکه برخلاف احکام قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله ﷺ چیزی مگویید و در مخالفت به آن عمل هم نکنید.

حکم این آیه مبارکه به وضاحت تام می‌رساند که: حرام ساختن حلال خداوند متعال و یا حلال کردن حرام‌ها، نوعی پیشی گرفتن در مقابل پروردگار با عظمت و رسول الله ﷺ است، که در دین مقدس اسلام از آن با صراحت و قاطعیت منع بعمل آمده است، بناءً با تمام صراحت باید گفت؛ در جای که حکم پروردگار و حکم رسول الله ﷺ وجود داشته باشد، نباید از خود حکم صادر کرد، و یا گفت به فکر من چنین و چنان شود، بهتر است. بلکه ما باید همیشه گوش به فرمان و مطیع حکم الله تعالی و پیامبر ﷺ باشیم.

و بدون شک حکم رسول الله، حکم الله است، و بی احترامی به او بی احترامی به الله است. در ضمن باید گفت که: پیشی گرفتن از حکم الله و رسول، بی‌تقوایی است. و آن‌عه اشخاصیکه به اصطلاح به حکم و فکر خویش عمل می‌نمایند و بر حکم الله و رسولش پیشی می‌گیرند، از ایمان و تقوا دور شده‌اند.

مفسران می‌نویسند که: در هیچ امر و عملی بر الله تعالی و پیامبرش رسول الله ﷺ پیشی مجویید. به منظور تعمیم، مفعول حذف شده است تا شامل هرگفته و عملی شود که امکان تقدیم را داشته باشد. مثلاً اگر در محضر پیامبر ﷺ مسأله‌ای مطرح شود نباید قبل از او

نظر بدهند و وقتی غذا بیاورند نباید قبل از او بخورند، و اگر با او راه بروند، نباید از او پیشی بگیرند، و امثال اینها. (تفسیر صفة التفسیر: شیخ محمد علی صابونی).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی از سخن گفتن در بین سخنان رسول الله ﷺ منع بعمل آمده است. و ضحاک گفته است: یعنی هیچ امری از امور شرایع دین خود را بدون فرمان خداوند متعال و پیامبر ﷺ انجام ندهید. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۵۷). و امام بیضاوی گفته است: یعنی قبل از این که الله و پیامبر دستور دهند، هیچ امری را انجام ندهید.

همچنان برخی از مفسران گفته‌اند: یعنی در محضر و پیشگاه پیامبر. و لفظ «الله» به عنوان تعظیم و تمجید پیامبر ﷺ آمده و بیانگر آن است که در پیشگاه خدا از چنان جایگاهی برخوردار است که شایسته‌ی هرگونه ستایش و تمجیدی است.

(حاشیه‌ی بیضاوی ۳/۳۶۵)

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره رعایت ادب در گفتار و در خطاب با پیامبر خاتم ﷺ مورد بحث قرار گرفته است.

حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!

سنت رسول الله ﷺ در ترتیب قانون گذاری همراه و همگام با قرآن عظیم الشان است. برای درک حکم شریعت ما اول به قرآن مراجعه میکنیم، اگر حکم ثابت و واضحی نیافتیم متعاقباً به سنت رسول الله ﷺ مراجعه می‌کنیم.

طوریکه در حدیث شریف آمده است زمانیکه رسول الله ﷺ معاذ بن جبل (رض) را به یمن می فرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت:

طوریکه در حدیث شریف احمد، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه از معاذ (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ زمانیکه وی را به یمن میفرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت بدو فرمود: «**بِمِ تحکم؟**». «به چه چیز حکم می کنی؟» گفت: به کتاب الله. فرمودند: «**فإن لم تجد؟**». «اگر حکمی را در کتاب الله نیافتی؟». گفت: به سنت رسول الله ﷺ حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟».

گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت ﷺ به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: «**الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يرضي رسول الله**». «ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده‌اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد».

تربیت اصحاب تا بدانجا بود که اگر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و سلم) از ایشان می پرسید: امروز چه روزی است؟ شما در کجا هستید؟ هر چند آنان دقیق می دانستند، از جواب دادن خود داری می‌کردند، مگر این‌که همراه با جواب بگویند: «الله ورسوله أعلم». «خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند».

این هم از ترس آن بود که نکند سخنان پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه و سلم) شمار آید!

در حدیث روایت شده از ابوبکره نفع پسر حارث ثقفی (رضی الله عنه) آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حجة الوداع پرسید:

(أى شهر هذا). «این ماه، چه ماهی است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند. پیغمبر صلی الله علیه و سلم ساکت شد، تا بدانجاکه گمان بردیم نام ماه را اشتباه خواهدگفت: سپس فرمود: «أليس ذا الحجة؟». «مگر ذوالحجه نیست؟».

گفتیم: بلی. فرمود: «أى بلد هذا». «این چه شهری است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند. پیغمبر صلی الله علیه و سلم سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. سپس فرمود: «أليس البلدة الحرام؟». «مگر شهر حرام نیست؟». گفتیم: بلی. فرمود: «فأى يوم هذا». «امروز چه روزی است؟».

گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند. سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. فرمود: «أليس يوم النحر؟». «آیا روز قربانی کردن نیست؟». گفتیم: بلی!.. تا آخر...

این تصویری از ادب و دوری از گناه، و تصویری از پرهیزگاری است، پرهیزگاری‌ای که مسلمانان پس از شنیدن آن ندای ملکوتی و آن رهنمود الهی و اشاره بدان پرهیزگاری و ترس و هراس از پروردگار با عظمت است.

شان نزول آیات 1 - 5:

979- بخاری و غیره از طریق ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده اند: سوارانی به نمایندگی از بنی تمیم نزد رسول الله ﷺ آمدند. ابوبکر صدیق(رض) پیشنهاد کرد که قعقاع بن معبد را فرماندار بنی تمیم تعیین کن، عمر فاروق(رض) گفت: اقرع بن حابس تمیمی. و گفت قصد من مخالفت با تو نبود، باهم مجادله کردند تا این که صدای شان بسیار بلند شد.

آنگاه در باره کلام عزیز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا... تَا... وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا» نازل شد. (بخاری 4367 و 4847، نسائی 8 / 226 و در «تفسیر» 534، ابویعلی 6816، واحدی در «اسباب نزول» 752 بغوی در «معالم التنزیل» 1990) همه از ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند. «احکام القرآن» (1985).

980- ک: ابن منذر از حسن (رض) روایت کرده است: عده‌ای از مردم روز دهم ذی الحجه قربانی‌های خود را پیش از رسول الله سر بریدند. پیامبر به آنها دستور داد که دوباره قربانی کنند. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد (جداً ضعیف است، عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 2923 از حسن به قسم مرسل روایت کرده است. در این سند بین معمر و حسن انقطاع است با این وصف مراسیل حسن واهی هستند، چنانچه به علمای این فن روشن است. طبری 31660 و 41661 از حسن روایت کرده صحیح دراین موضوع حدیث بخاری است چنانچه گذشت. «زاد المسیر» (1305).

981- ابن ابو الدنیا در کتاب «اضاحی» روایت کرده است: یک نفر قبل از نماز عید قربان قربانی خود را ذبح کرد پس این آیه نازل گردید.

982- طبرانی در «معجم اوسط» از عایشه (رض) روایت کرده است: عده‌ای پیش از ماه رمضان قبل از رسول الله ﷺ روزه گرفتند. [روزه رمضان] بنابراین آیه «يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد. (طبرانی در «معجم اوسط» 2734. در این سند جبال بن رفیده مجهول و اسناد ضعیف است.)

983- ک: ابن جریر از قتاده روایت کرده است: عده‌ای از مردم می‌گفتند: کاش در باره چنین و چنان چیزها وحی نازل می‌شد. آنگاه خدا «لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را نازل کرد. (طبری 31661 از قتاده به قسم مرسل روایت کرده است. «زاد المسیر» 1306).

984- ک: و از او روایت کرده است: مرسوم بود که صدای خود را در حضور رسول الله بلند می‌کردند و بلند سخن می‌گفتند، پس خدا «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» را نازل کرد. (طبری 31666).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید، و طوریکه با یکدیگر بلند گفتگو می‌کنید با پیغمبر به آواز بلند سخن نگوئید تا مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمیدانید! (۲)

«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» در مجلس با رسول الله ﷺ نباید صدای خویش را طوری بلند نمایم، که از صدای آن حضرت ﷺ بلند تر باشد و نیز صحبت کردن با بی‌باکی و صدای بلند آنچنان که با همدیگر صحبت می‌کنند، این هم نوع بی‌ادبی و گستاخی به شمار می‌رود. بناءً در حین صحبت با رسول الله ﷺ باید با صدای پایین و آرامش کامل و وقار صحبت و با نهایت ادب او را مورد خطاب باید قرار دهیم.

تأثیرات این آیه بر صحابه کرام :

سیرت نویسان می‌نویسند که؛ با نزول این آیه مبارکه چنان تحول و دیگر گونی در میان صحابه پدید آمد که حضرت ابوبکر صدیق قسم یاد کرد که یا رسول الله! تا دم مرگ چنان با شما صحبت خواهم کرد که کسی با دیگری نجوی و در گوشه بکند. (در منثور از بیهقی).

حضرت عمر (رض) چنان آهسته صحبت می‌کرد که بسا اوقات به پرسش تکرار ضرور دیده میشد. «کذا فی الصحاح» و حضرت ثابت بن قیس جهیر الصوت بود و با شنیدن این آیه لرزه به اندامش افتاد و گریه سر داد و صدای خود را کم کرد. (بیان القرآن از در منثور)

ابن‌کثیر مفسر کبیر جهان اسلام میفرماید: بلند کردن صدا حتی در برابر قبر رسول اکرم ﷺ نیز همچون بلند کردن صدا در حیات شان مکروه است زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همیشه در زندگی و مرگ محترم‌اند. «مبادا بی آن که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند شما را از صدا بلند کردن در حضور پیامبر خویش ﷺ نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود.

ابن‌کثیر می‌افزاید: یعنی شما را به خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش ﷺ نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر ﷺ، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می‌کند.

شان نزول آیه :

985- ک: و همچنین از محمد بن ثابت بن قیس بن شماس نیز روایت کرده است: وقتی این کلام جلیل «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» نازل گشت، ثابت بن قیس در سر راه نشسته گریه می‌کرد. عاصم بن عدی بن عجلان از کنار او گذشت و گفت: علت گریه تو چیست؟ گفت: صدای من بلند است، می‌ترسم این آیه در حق من نازل شده باشد. عاصم سخن او را به پیامبر رساند. او ﷺ ثابت را خواست و گفت: آیا خوشنود نمی‌شوی که به خوبی و پسندیدگی زندگی کنی و به راه خدا شهید و وارد بهشت شوی، گفت: خوش حالم اما صدای خویش را هرگز از صدای پیامبر بلند نمیکنم. پس الله تعالی آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ...» را نازل کرد. (طبری 131669، «زاد المسیر 1309».)

آداب و اخلاق در اسلام :

در قرآن عظیم الشان آمده است که؛ در جمله، دهمین و آخرین نصیحت حضرت لقمان به فرزندش آمده است: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ». (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانرو باش و از صدایت بکاه، زیرا که ناخوش‌ترین صداها، آواز خران است.) (آیه 19، سوره لقمان)

در دین مقدس اسلام اخلاق و آداب اسلامی دارای ارزش و مقام خاصی بوده، پیامبر ﷺ میفرماید: ثقیل‌ترین عمل در ترازوی اعمال یک مسلمان اخلاق نیک است و انسان با ایمان بواسطه اخلاق درجات نمازگزاران و روزه داران را حاصل مینماید. روی این اصل پیامبر ﷺ به اخلاق، معامله نیک، تبسم در مقابل دیگران، حفظ زبان از سخنان بیهوده و بی معنی، و آداب اسلامی مسلمانان را تشویق و ترغیب نموده است. مراعات ادب و اخلاق برای یک مسلمان در درجه اول با پروردگار با عظمت، پیامبر ﷺ، صحابه کرام (رضی الله عنهم)، قرآن عظیم الشان و سایر مقدسات اسلام دارای اهمیت بسیار عالی میباشد.

اصطلاح «ادب» به قول ابن قیم «ستاره ی شانس، همان سعادت و اعلام کننده ی خوشبختی برای اجتماع و جامع صفتهای نیکو در وجود آدمی است.» خدای پاک، شایستگی و استعداد و توانایی را در نهاد انسان نهاده، تا بدان وسیله کمال را بپذیرد و این صفت بخصوص را در وجود او، همچون آتش در آتشگیرانه (سنگ چخماق، با چخماخ) نهان داشته است، آنگاه به او الهام می‌کند، چیره و توانایش می‌سازد، به او می‌شناساند، راه را می‌نمایاند، پیامبران را به سویش می‌فرستد و کتابهای آسمانی را فرود می‌آورد، تا آن نیروی ادب که نشان لیاقت و کمال انسان از قوه به فعل است، آشکار گردد.

عبدالله پسر مبارک (رضی الله عنه) می‌فرماید: ادب؛ یعنی خود شناسی و بی پرواییهای نفس و دوری از فرجام تاریک و خیره سריهای آن. (بنقل از تفسیر فرقان) **إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾**

کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر الله پایین می‌آورند، آنان کسانی هستند که الله تعالی قلوبشان را برای تقوی خالص نموده، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است. (۳) «يَعْضُونَ»: پایین می‌آورند. آهسته بر می‌آورند. «امْتَحَنَ»: آزموده است، خالص گردانیده.»

تقوا و پرهیزگاری عطاء بزرگی است. الله متعال برای تقوا و پرهیزگاری دل‌هائی را برمیگزیند، پس از آنکه آنها را امتحان می‌کند و می‌آزماید، و پس از آنکه آنها را پاکیزه مینماید. خداوند تقوا و پرهیزگاری را به دلی وارد نمیگرداند مگر این‌که آن دل برای پذیرش تقوا و پرهیزگاری آماده پیدا کرده باشد، و ثابت شده باشد که آن دل سزاوار تقوا و پرهیزگاری است. کسانی‌که صدای خود را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) پائین آورده‌اند و آهسته برآورده‌اند، خدا دل‌هایشان را امتحان کرده است و آزموده است و آن دل‌ها را برای دریافت آن عطاء آماده نموده است، عطای تقوا و پرهیزگاری. خداوند همراه با این عطاء، مغفرت و پاداش بزرگی را بر ایشان مقرر فرموده است، و لازم گردانده است.

از حضرت عمر (رضی الله عنه) روایت شده است که صدای دو مرد را در مسجد النبی (صلی الله علیه و سلم) شنید. دید که صدا های شان بلندگردیده است و اوج گرفته است. به پیش ایشان رفت و گفت: آیا میدانید کجا هستید! سپس فرمود: اهل کجائید؟ گفتند: اهل طائف هستیم. فرمود: اگر از اهالی مدینه بودید با شلاق زدن به دردتان می‌آوردم! امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمر (رض) نوشته شد: یا امیر المؤمنین! شخصی است که نه اشتباهی معصیت را دارد و نه مرتکب آن میشود پس مقام وی چگونه است؟ عمر (رض) در جواب نوشت: کسانی‌که اشتباهی معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی‌شوند، همانان هستند که الله تعالی دل‌هایشان را برای تقوی آزموده است.» «آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

شیوه سخن گفتن رسول الله ﷺ :

سیرت نویسان می‌نویسند که: پیامبر ﷺ اکثر اوقات ساکت بود و جز در مواقع ضرورت حرف نمی‌زد و می‌فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيصْمُتْ». [صحیح بخاری (۶۰۱۸) و صحیح مسلم (۴۷)] «کسی‌که به الله و روز آخرت ایمان دارد، پس سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

رسول الله ﷺ هنگام تکلم از اول تا به آخر به آرامی لب به سخن باز می‌کرد و کلام شان کوتاه و جامع و خالی از طول و تفصیل بیجا و وافی به تمام مقصود بود، هنگام سخن گفتن تبسم می‌کرد و کلامشان روشن بود به طوری که هر شنونده آن را می‌فهمید. بلی! سخن نمی‌گفت، مگر جایی که امید ثواب میداشت. هنگام سخن گفتن چنان حاضران را به خود جذب می‌کرد که گویا روی سر آن‌ها پرنده نشسته است و چون ساکت می‌شد، آنان سخن می‌گفتند. کلمات گفتارش به یک دیگر پیوستگی داشت. کلماتش را به طوری شمرده بیان میکرد که شنونده آن را به خوبی به خاطر بسپارد. جوهره صدایش بلند و آهنگ صدایش از همه زیباتر بود.

رسول الله ﷺ فصیح‌ترین مردم در سخن گفتن بود و از همه مردم در سخن گفتن اختصار را رعایت می‌کرد و در عین حال تمام آنچه را که می‌خواست در ضمن جملاتی کوتاه ادا می‌فرمود. ام المؤمنین عایشه (رض) می‌گوید: «مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْرُدُ سَرْدَكُمْ هَذَا، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ بَيِّنَةٍ، فَصَلَّ، يَحْفَظُهُ مَنْ جَلَسَ إِلَيْهِ». «رسول الله ﷺ مانند شما پشت سر هم و بی وقفه سخن نمی‌گفت، بلکه بسیار روشن و شمرده صحبت می‌کرد؛ طوری که افرادی که آنجا نشسته بودند، سخنانش را حفظ میکردند». [سنن ترمذی (3639)]

رسول الله ﷺ، انسانی باتحمل و بردبار بود و دوست داشت که مردم، سخنانش را بفهمند. از آنجا که به امتش بسیار علاقه‌مند بود، تفاوت های مردم و میزان درک و شناخت آنان را در نظر می‌گرفت و همین مسأله، باعث میشد تا شخصیت برد بار و صبور باشد. عایشه (رض) می‌گوید: «كَانَ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَامًا فَصْلًا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ». «رسول الله ﷺ شمرده سخن می‌گفت، طوری که هر شنونده‌ای، آن را می‌فهمید». [سنن ابوداود (4839)]

رسول الله ﷺ از حوصله و وسعت صدر بی‌مثیل برخوردار بود و سخنانش را تکرار می‌کرد تا همه آن را در یابند. انس بن مالک (رض) می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعِيدُ الْكَلِمَةَ ثَلَاثًا لِتُعْقَلَ عَنْهُ».

«رسول الله ﷺ یک کلمه را در صورت نیاز سه بار تکرار می‌کرد تا مردم بفهمند». پیامبر اسلام با مردم با ملاطفت، برخورد می‌کرد و می‌کوشید تا از ترس و وحشت آنان بکاهد؛ چرا که بعضی از مردم از هیبتش احساس ترس می‌کردند.

عبد الله ابن مسعود (رض) می‌گوید: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ، فَكَلَّمَهُ، فَجَعَلَ تَزَعْدُ فَرَائِصُهُ، فَقَالَ لَهُ: هَوْنٌ عَلَيْكَ، فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ». «مردی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و شروع به صحبت کردن با ایشان نمود. در حالی که بازوهایش می‌لرزید.

پیامبر ﷺ فرمود: «بر خود آسان بگیر؛ زیرا من، پادشاهی نیستم؛ بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشک می‌خورد». [سنن ابن ماجه (3312)].

مأموریت پیامبر ﷺ چیست؟

مأموریت پیامبر ﷺ دعوت و تبلیغ مردم به سوی هدایت و کامیابی است، خداوند متعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده (جهت هدایت و رشد انسان‌ها به مردم) برسان». و پیامبر ﷺ پس از اتمام رسالت در اجتماع حجة الوداع به صحابه فرمود: «أَلَا هَلْ بَلَّغْتُمْ؟» (رواه الترمذی 1306/3 (1679)). صحابه کرام فرمودند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ» (رواه مسلم 890/2 (1218)). «ما شهادت می‌دهیم که بیشک تو پیغام رسالت را ابلاغ کردی». سپس پیامبر ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» «ای پروردگارا تو گواه باش». (رواه مسلم 890/2 (1218)).

إِنَّ الدِّينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها با صدای بلند صدا می‌زنند، بیش ترشان نمی‌فهمند. (۴)

این آیه متضمن سومین ادب، نسبت به رسول الله ﷺ می‌باشد؛ چون رسول الله ﷺ در خانه و استراحتگاه خویش تشریف داشته باشد، از بیرون او را صدا کردن و آنهم با نام، نوعی از بی ادبی و در نهایت و کار عاقلانه نیست.

بیضاوی فرموده است گویا آنان که پیامبر صلی الله علیه و سلم را ندا می‌دادند عبارت بودند از: «عیبینه بن حصین» و «أقرع بن حابس» که ریاست هیأتی هفتاد نفره از بنی تمیم را به عهده داشتند و در موقع ظهر هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در

خواب نیمروز بود، رسیدند، و صدا در آوردند که «ای محمد بیا بیرون» (تفسیر بیضاوی ۳/۳۶۷).

«الْحُجْرَاتِ»: جمع حُجْرَة، اطاق‌ها. هدف از آن اطاق های ازواج مطهرت، رسول الله ﷺ است که تعداد آن نه نفر بود که هر کدام برای خود حجره جداگانه ای داشت، که در کنار مسجد نبوی اعمار گردیده بود. به تأسف باید گفت در بدو برخی از اشخاصی از بیرون، پیامبر ﷺ را صدا می کردند که بیرون بیا.

صدا زدن به بهترین نام :

در این هیچ جای شکی نیست که مردم دوست دارند که آنان را باید با نام های قشنگشان صدا کنند. رسول الله ﷺ همیشه اصحاب و یاران خویش را با بهترین اسم صدا می کرد، حتی بعضی وقت ها اطفال خورد را با کنایه های قشنگ و دلنشین صدا می زد، بطور مثال رسول الله ﷺ به روایت حضرت انس (رض) میفرمود: «یا ابا عمیر ما ذا فعل النغیر».

حضرت انس (رض) میفرماید: رسول الله صلی اله علیه وسلم اخلاقتش از همه زیباتر و نیکوتر بود برادری داشتم که به او ابوعمیر می گفتند: تازه از شیر مادر جدا شده بود. حضرت انس می افزاید: زمانیکه رسول الله ﷺ آمد و او را دید فرمود: ای ابا عمیر نغیر چکار می کند؟ (نغیر اسم مصغرنغر است به معنای بلبل، چوچه گنجشک) و پیامبر به جهت شوخی و محبت کردن او را با این کنایه قشنگ صدا زد.

رسول الله ﷺ در باره مدح و تعریف از یاران خود میفرماید: «أرحم أمتی بأمتی أبو بکر وأشهدهم فی أمر الله عمر، وأصدقهم حیاة عثمان وأقروهم لکتاب الله ابي بن کعب وأفرضهم زید بن ثابت وأعلمهم با الحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة أمين وأمین هذه الأمة أبو عبیدة بن الجراح» رواه احمد والترمذی.

(مهربانترین کس نسبت به امت حضرت ابوبکر (رض) است و سختترین آنان در اجرای دستورات الهی حضرت عمر (رض) و صادق ترین آنان از نظر حیا و حشمت عثمان (رض) است و قاری ترین آنان به کتاب الله (قرآن) ابي بن کعب است، داناترین و عارف ترین آنان به واجبات زید بن ثابت و آگاهترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل است و در هر امتی امینی است، امین این امت ابو عبیده بن جراح است).

همانطور که مشاهده می کنید: رسول الله ﷺ هر کدام از اصحاب و یاران خود را با صفتی که او را از دیگری جدا می سازد، مدح و تعریف کرده است.

علماء بدین عقیده اند که یکی از راز های موفقیت برای یک رئیس و مسول امور در جمله سایر خصوصیات حسنه اینست که نام کارمندان خویش را حتی المقدر در حفظ داشته باشد، و یا اینکه در حین صحبت با ذکر نام با ایشان صحبت نماید کاری پسندیده ی است. تجربه ثابت کرده است این نوع رفتار و برخورد باعث دلگرمی و تقویت روحی دیگران در کار می گردد.

وبدین حالت اینست زمانیکه با مردم روبرو شود، و از اسم آنان سوال کند، این نوع برخورد نشان دهنده عدم اهتمام و توجه به دیگران است، برعکس سوال کردن از نام های دیگران، دلالت بر اهتمام و توجه و علاقه به دیگران می کند.

رسول الله ﷺ میفرماید: **«المؤمن يألف ويؤلف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف وخير الناس أنفعهم للناس»**. (مومن انس و الفت میکند و مورد انس و الف قرار می‌گیرد و کسیکه انس و الفت نمی‌کند و مورد انس و ألفت واقع نمی‌شود هیچ خیری وجود ندارد و بهترین مردم کسانی هستند که بیشترین نفع و سود را برای دیگران داشته باشند.) (صحیح الجامع الصغیر، من حدیث سهل بن سعد).

شان نزول آیه 4:

986- طبرانی و ابو یعلی با سند حسن از زید بن ارقم (رض) روایت کرده اند: مردانی از عرب نزدیک حجره‌های نبی اکرم آمدند و با صدای بلند گفتند: ای محمد، ای محمد. آنگاه خداوند متعالی آیه: **«إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...»** را نازل کرد. (طبری 31678، طبرانی 5123 و واحدی 757 از زید بن ارقم روایت کرده اند. حافظ در «مطالب عالیه» 3743 این را به ابو عالیه، مسدد و ابن اسحاق هم نسبت داده. این حدیث را سیوطی در «دُر المنثور» حسن گفته است «تفسیر شوکانی» 2461

987- ک: عبدالرزاق از معمر از قتاده روایت کرده است: مردی خدمت نبی اکرم آمد و گفت: ای محمد! بدون شک مدح و ستایش من زینت است و پایین آوردن مقام و منزلت من زشت و ناپسند. نبی ﷺ گفت: آن ذات پاک یکتاست که ستودنش زینت و نکوهشش ناپسند است. پس آیه **«إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...»** نازل شد. (طبری 31681 [و عبدالرزاق «تفسیر قرآن» 3 / 231 تحقیق دکتر مصطفی محمد مسلم] از قتاده به قسم مرسل روایت کرده اند.) این حدیث مرسل است و دارای شواهد مرفوع از قبیل حدیث.

988- ترمذی از براء و دیگران این حدیث را بدون نزول آیه روایت کرده است. (ترمذی 3267 و نسائی در «تفسیر» 535 روایت کرده اند. اسناد این حسن و راوی های اش ثقه هستند به حدیث پیش شاهد است. «تفسیر شوکانی» 2460).

989- ک: ابن جریر به همین معنی از حسن روایت کرده است. (طبری 31684 این مرسل است.)

990- ک: احمد با سند صحیح از اقرع بن حابس (رض) روایت کرده است: او [اقرع] رسول خدا را از پشت حجره‌ها صدا کرد. کسی جوابش را نداد.

پس گفت: ای محمد ستایش من زینت و نکوهش من زشت است. پیامبر گفت: این صفات خاصه الله است. (احمد 3 / 488 و 6 / 393 و 394، طبری 31679 و طبرانی 878 روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 7 / 108 می‌گوید: «راوی‌های یکی از سندهای احمد راوی صحیح هستند، اگر ابوسلمه از اقرع شنیده باشد و اگر نه مرسل است» «زاد المسیر» 1311).

991- ک: ابن جریر و دیگران از اقرع همینگونه روایت کرده اند: او نزد رسول الله آمد و گفت: ای محمد، به حضور ما بیا، پس این آیه نازل گردید.

آداب حضرت عمر(رض) در برابر پیامبر اسلام :

قرآن عظیم الشان در باره رسول الله ﷺ میفرماید: **«لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»** (برای شما در رسول خدا سر مشقی نیکوست) واضح است که معنی سرمشق و مثالی بودن، پیروی در تمامی مراحل زندگی مییاشد.

محدثین می نویسند حضرت عمر(رض) در حضور رسول الله خاموش و ساکت مینشست، تا زمانی حرف نمی زد، که پیامبر صلی الله از او سوال را بعمل میآورد، و یا

هم ضرورت می بود در مسایل که رسول الله علاقمند صحبت در موضوع بود، حتی بخاطر رعایت ادب از بلند کردن صدای درشت خود در حضور پیامبر اسلام خود داری میکرد. (اخبار عمر، صفحه 338 و الفایق، جلد 1، صفحه 10) (قابل تذکر: در همین کتاب در فصل اول، در مورد شمایل حضرت عمر آمده است که: صدای عمر بحدی پرقوت، قوی و درشت بود که وقتی حرف می زد در قلب برخی از مردم از ترس و وحشت ایجاد میکرد).

محدثین می افزایند در یکی از روزها حضرت عمر (رض) یکجا با پسر خویش عبد الله با پیامبر ﷺ با سواری آسب در یکی از سفرها همراه بودند، در همین اثناء شتر عبد الله در مسیر راه سرکشی کرد و وضع به حدی رسید که از آسب پیامبر اسلام پیشی گرفت، حضرت عمر با بسیار اضطراب و ناخوش ایند بسوی پسر خویش اشاره میکند که شتر خویش را به عقب بران و با بسیار عجله خود را به پسر خویش میرساند و با کلمات نزدیک گوش پسر خویش میگوید «ای پسر! برای هیچ کس شایسته نیست که بر پیامبر خود تقدم کند» (اخبار عمر، صفحه 426 و الریاض النضره، جلد 2، صفحه 25).

خواننده محترم!

در صحیح بخاری و غیره از حضرت ابن عباس منقول است که فرمود: چون من می خواستم از یکی از علمای صحابه، حدیثی در یافت کنم، به هنگام رسیدن بر در خانه، از در زدن اجتناب می ورزیدم و بیرون در می نشستم تا وقتی که او بیرون می آمد، آنگاه حدیث را از او در یافت می کردم و او با دیدن من می گفت: ای پسر عم پیامبر صلی الله علیه وسلم! چرا در را نزدیک؟ سپس ابن عباس فرمود که: عالم در میان قوم خویش چون پیامبر ﷺ است. و خداوند در شان نبی ﷺ فرموده است که بیرون از در باید در انتظار او نشست.

حضرت ابو عبیده فرموده است: من هر وقت به در خانه ی عالمی رفته ام، در را نزده ام؛ بلکه بیرون در، به انتظار او نشسته ام، وقتی خود او بیرون آمد، با او ملاقات می کردم. (روح المعانی).

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

و اگر آنها صبر می کردند تا تو به سوی آنان بیرون آیی برایشان بهتر بود و (باز هم اگر توبه کنند) خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵)

«حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ» از فحوی این آیه مبارکه معلوم می شود که صبر و انتظار باید تا زمانی ادامه یابد که رسول الله به خاطر ملاقات و گفتگو با مردم بیرون تشریف، بیاورند و اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به قصد ملاقات با دیگری بیرون بیاید و فرصتی مناسبی برای در میان گذاشتن مطلب آنان نمیباشد، باید انتظار بکشد تا آنحضرت ﷺ، خود متوجه آنان گردند، آنگاه مطلب خود را با او در میان بگذارند.

قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ از مردم کناره نمیگرفتند و در خانه خویش نمی ماندند مگر در اوقاتی که به مهمات و ضروریات خویش مشغول میبودند. پس بر هم زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خواننده محترم !

در آیات متبرکه (6 الی 8) در باره آداب همگانی و تحقیق و بررسی خبرها و مطالبی که شنیده می شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی خبری را برایتان آورد درباره آن تحقیق کنید تا (مبادا) به نادانی به گروهی زیان رسانید پس بر آنچه مرتکب شده اید پشیمان شوید. (٦) **فاسق کیست؟**

فاسق بر گرفته از ریشه فسق به معنی کسی که از حدود شرع خارج شده است. در واقع فسق زیر پا گذاشتن دستورات الهی و عمل نکردن به آن است. شیخ ابن عثیمین در مورد فاسق می فرماید: «فاسق یعنی کسی که از اطاعت الله و پیامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به حد کفر نمی رسد).

مثال فسق اکبر این فرموده الله تبارک و تعالی در سوره سجده است که میفرماید: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ دُفِعُوا فِي النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (سجده 20-18).

یعنی: «آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند. اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست به پاداش آنچه انجام می دادند. و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سرباز زدند و راه کفر در پیش گرفته اند)، جایگاه همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را به آن بازمیگردانند و به آنان گفته میشود: «بچشید عذاب آتشی را که انکار میکردید».

فسق در اینجا به معنای کفر است، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمی رسد، مانند این آیه (هفتم سوره حجرات) در این آیه خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز بتنهایی و عصیان را هم که غیر از فسق است را هریک جداگانه ذکر کرده است. (برگرفته از: فتاوی نور علی الدرب (2/4).

نشانه های فاسق در قرآن کریم :

قرآن عظیم الشان ببرخی از نشانه های فاسقین اشاره بعمل آورده که عبارتند از:
- عدم توجه به احکام الهی: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (مائده، 47) (و کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند. پس آنان همان فاسقاند).

- سخن و اخبار آنها بی اعتبار است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ (آیه 6 سوره حجرات)
- خداوند اعمالشان را نمیپذیرد: «لَنْ يُقْبَلَ مِنْكُمْ إِن كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ.» (توبه،

53).

- قابل هدایت نیستند: «و الله لا يهدي القوم الفاسقين»؛ (صف، 5). (خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند).

- فاسقان منافقند: «انّ المنافقين هم الفاسقون» (سوره توبه، 67).

- کسی که به زنان پاک دامن تهمت زند فاسق است: «يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ... اولئك هم الفاسقون» (سوره نور، 4)

- فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند میشکنند: «الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» (سوره بقره، 27).

- آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع میکنند: «و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (سوره: رعد 25)

- فساد کننده بر روی زمین هستند: «و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»؛ (48سوره نمل) آنها فساد در زمین می‌کنند.

- فاسقان حرام خوارند: «حُرِّمَتْ عَلَيْكَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّم... ذلکم فسق» (سوره مائده، 3).

نهایت سرنوشت فاسقان :

- عدم رضایت الهی: «يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (برای شما قسم می‌خورند تا شما از آنان راضی شوید. (بدانید که شما هم) اگر از آنان راضی شوید، قطعاً خداوند از گروه فاسق، خشنود نخواهد شد.) (سوره توبه آیه: 96).

توجه باید داشت که: منافقان، در پی جلب نظر مردم و حفظ پایگاه، مقام و به اصطلاح سیطره خویش در بین مردم اند، و هیچ کاری را برای رضای الله و توبه ندارند. ولی فراموش نموده اند که انسان باید در پی جلب رضای الهی باشد، نه رضای مردم، گذشت مردم مهم نیست، عفو و قهر الهی مهم است.

و نباید فراموش کرد که: جلب رضای مؤمنان در همه جا، مستلزم جلب رضای الله تعالی نیست. و الله تعالی هرگز از فاسق تا زمانیکه در فسق است راضی نمیشود.

- ذلت و خواری: «و لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (و (خداوند میخواست) فاسقان را خوار گرداند.) (سوره حشر، 5).

- آتش جهنم: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ»؛ (سجده، 20) (و اما کسانی که از مدار ایمان خارج و) فاسق شدند، پس جایگاه شان آتش است).

شان نزول آیات 6 - 8:

992- احمد و دیگران به سند قوی از حارث بن ضرار خُزاعی (رض) روایت کرده اند: خدمت رسول الله ﷺ آمد، به اسلام دعوت کرد، گفتارش را پذیرفتم و اسلام آوردم به پرداخت زکات دستورم داد با ادای زکات موافقت کردم و گفتم: ای رسول خدا! به نزد قوم خودم میروم و آنها را به اسلام و ادای زکات دعوت می‌کنم، هرکه دعوتم را پذیرفت زکاتش را جمع می‌کنم، خودت در فلان وقت شخصی را به نزدم بفرست تا زکات جمع‌آوری شده را برایت بفرستم، چون حارث زکات را جمع کرد و موقع معین فرا رسید برای رسول خدا گرفتاری های پیش آمد و نزد او کسی را نفرستاد، حارث گمان کرد حادثه‌ای پیش آمده و رسول الله خشمگین شده است. بنابراین، سران قوم خود

را جمع کرد و گفت: رسول الله ﷺ وقت تعیین کرده بود تا کسی را برای گرفتن زکات جمع‌آوری شده به نزد من بفرستد. هیچگاه رسول خدا خلاف وعده کار نمی‌کند. برای نیامدن نماینده او هیچ علتی نمی‌دانم، مگر این که بر ما خشم گرفته است خودمان برویم و زکات را به رسول خدا برسانیم. پیامبر ولید بن عقبه را فرستاد تا زکات جمع‌آوری شده در نزد حارث را از او بگیرد چون ولید آنجا رفت ترسید و برگشت و به رسول خدا گفت: حارث زکات را به من نداد و خواست مرا بکشد.

رسول الله ﷺ گروهی از سپاه اسلام را آماده کرد و به سوی حارث فرستاد. حارث با بزرگان قوم به سوی مدینه می‌آمدند که ناگاه با لشکر اعزامی پیامبر روبرو شدند. حارث به لشکر اسلام گفت: به کجا اعزام شده اید؟ گفتند: به جنگ تو. گفت: برای چه؟ گفتند: پیامبر ولید بن عقبه را به نزدت فرستاده بود. او برگشت و برای پیامبر گفت: تو زکات را به او نپرداختی و قصد کشتن او را داشتی. حارث گفت: قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاده من نه فرستاده او را دیدم و نه او به نزد من آمده است. چون خدمت رسول الله شرفیاب شد. پیامبر گفت: از پرداخت زکات خودداری کردی و تصمیم داشتی نماینده مرا به قتل برسانی؟ گفت: سوگند به ذات اقدس که تو را به حق فرستاده من این کار را نکردم. آنگاه آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ... تَأْتِي... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل شد. کسانی که این حدیث را روایت کرده اند ثقه هستند.

993- طبرانی از جابر بن عبدالله و علقمه بن ناحیه و ام سلمه به این معنی روایت کرده است.

994- ابن جریر از قول عوفی از ابن عباس به همین معنی روایت کرده است.

خواننده محترم!

اگر چه آیه مبارکه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عام است. حسن بصری می‌گوید: «هر چند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ». «تأنی و درنگ کردن از خداوند او عجله و شتاب از شیطان است».

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزِينَةً فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَتْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾

و بدانید که پیغمبر الله در میانتان است، اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی الله ایمان را در نظرتان محبوب گرداند و آن را در دلهایتان زینت بخشید و کفر و فسق و نافرمانی را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داد. اینها اند که راه یافته‌اند. (7)

«لَعَنِتُّمْ» قطعاً به مشقت می‌افتید.

«كَرَّهَتْ» ناپسند گرداند.

«حَبَبٌ» محبوب و دوست داشتنی گرداند.

از فحوی آیه مبارکه این دستور به وضاحت معلوم می‌گردد: این مردم باید بدانند که پیامبر ﷺ در میان شما زندگی می‌کند، با تعظیم وی حَقِّش را بشناسید؛ زیرا آن حضرت

در اموری میکوشد که به نفع شماست، شما با نادانی به انجام کارهایی اقدام میکنید که به ضرر شماست، اما وی شما را از آن باز می دارد. اگر در بیشتری اموری که انجام آن را اراده دارید با شما موافقه کند به مشقت گرفتار میآید، اما خداوند ایمان را محبوبتان ساخت؛ اطاعت پیامبر ﷺ بر شما آسان شد، آن را در قلب های شما نیکو جلوه داد؛ فرمان حق تعالی را به کار بستید، کفر به پروردگار را در نظرتان ناخوشایند ساخت؛ به او تعالی ایمان آورید، فسق را بدجلوه داد؛ معاصی را ترک نمودید، عصیانگری را مکروه نشان داد؛ گناهان را بد شمردید و از آن توبه کردید. کسانی که بدین صفات موصوفاند راه یافته و هدایت شده اند و از سیه چال گمراهی نجات حاصل کردند؛ زیرا راه حق را باز شناخته اند.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده، و الله دانا و حکیم است. (8)
خواننده محترم!

در آیات متبرکه که (9 الی 10) موضوعاتی از قبیلی؛ حل و فصل آشوبهای داخلی و چگونگی برخورد با تجاوزگران، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنِ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنِ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند پرداختند، بین آن دو گروه آشتی و صلح برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند با آن گروهی که تجاوز می کند بجنگید تا این که به حکم الله بر گردد، پس چون بازگشت در میان ایشان عادلانه صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد. (9)
«تَفِيءَ» «بازگردد».

بیضاوی گفته است: آیه در مورد جنگی نازل شد که در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در بین «اوس و خزرج» رخ داد. و با شاخه های درخت خرما و لنگه کفش به جان هم افتادند.

و آیه نشان میدهد که «یاغی» مسلمان است و وقتی از جنگ دست کشید، باید او را به حال خود گذاشت. و نیز نصیحت و اندرز و تلاش برای آشتی دادن آنها واجب است.
(تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۱).

همچنان قابل تذکر است که: در آیات گذشته، موضوعات در باره حقوق و آداب که یک شخص مسلمان در احترام با رسول الله ﷺ انجام دهد و باید از آن اعمالی اجتناب و خود داری نماید که موجب آیدای و اذار آن حضرت ﷺ می گردید.

از این آیات بیعد احکامی مورد بررسی قرار می گیرد که: مشتمل بر احکام عمومی معاشرت هستند که در آن ها آداب اجتماعی، انفرادی و حقوق یکدیگر بیان و فورمولبندی می گردد، ولی بحث اساسی همانا اجتناب از ازار رسانی است.
خواننده محترم!

در آیه فوق ملاحظه میفرماید که: سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» اصولاً، آفرینش بر اساس حق و عدل است.

«لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، 25) در جوامع امروزی، تحقق عدالت ملازم قانونمداری و بی‌عدالتی مرادف قانون‌گریزی است.

آنچه می‌تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه‌ی علم و حکمت و لطف بی‌نهایت وضع کرده و آورنده‌ی آن اولین عامل به آن است.

- «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» مسلمانان در برابر یکدیگر مسئول اند و بی‌تفاوتی در برابر جنگ‌ها بین مسلمانان پذیرفتنی نیست. در وقتیکه بین دو گروه امت اسلامی جنگ و نزاعی درگیرد، باید برای آشتی دادن و برقراری صلح میان آنها، با سرعت و بدون تأخیر عمل شود، طوری‌که: (حرف فاء در «فَأَصْلِحُوا» نشانه‌ی سرعت است).

باید متذکر شد که: صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب الله نیست و از فحوی جمله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» با تمام وضاحت معلوم می‌گردد.

شان نزول آیه 9:

996- بخاری و مسلم از انس (رض) روایت کرده اند: رسول الله ﷺ مرکبی را سوار شد و به نزد عبدالله بن ابی رفت. عبدالله گفت: از من دور شو به خدا بوی بد خرت آزارم می‌دهد. مردی از انصار گفت: سوگند به خدا! خر او از تو خوشبوتر است. مردی از قوم عبدالله برآشت و از عبدالله طرفداری کرد. دوستان و یاران هر دو گروه خشمگین شدند و به طرفداری از گروه خود برخاستند و یکدیگر را با چوب، مشت و لگد زدند. آنگاه آیه: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» نازل شد. (صحیح است، بخاری 2691، مسلم 1799، احمد 3 / 157 ابویعلی 4083، طبری 31699، واحدی در «اسباب نزول» 761 و در «الوسیط» 4 / 153 بغوی در «معالم التنزیل فی تفسیر القرآن» 2000، و بیهقی 8 / 172 روایت کرده اند. به «جامع احکام القرآن» 5563 و «الکشاف» 1066، «احکام القرآن» 1990 مراجعه فرماید. اما نزول آیه به قول ارجع گفتار سلیمان تمیمی است که از انس روایت کرده و این مدرج است.)

997- ک: سعید بن منصور و ابن جریر از ابومالک روایت کرده اند: دو نفر از مسلمانان با یکدیگر دشمنی کردند. خویشاوندان هر کدام برآشتند و از آن جانب داری کردند و یکدیگر را با مشت و لگد زدند. آنگاه آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ...» نازل شد. (طبری 31700 و 31701 از ابومالک به قسم روایت کرده است.)

998- ابن جریر و ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده اند: ام زید همسر یکی از انصار به نام عمران بود و خواست به دیدار خانواده خود برود. شوهرش او را در طبقه بالای خانه حبس کرد. ام زید کسی را به دنبال خانواده خود فرستاد آن‌ها آمدند و او را پایین آوردند تا با خود ببرند، عمران بیرون رفت و از نزدیکان خود کمک خواست. پسران کاکای او آمدند تا میان زن و خانواده او حایل شوند، یکدیگر را با مشت و لگد زدند. پس در باره آن‌ها آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» نازل شد.

رسول الله ﷺ دنبال آنان شخصی را فرستاد و در بین شان صلح کرد و آن‌ها به امر الله متعال گردن نهادند. (طبری 31705 این مرسل است.)

999- ک: ابن جریر از حسن روایت کرده است: بین دو قبیله که خصومت واقع میشد و از آنها دعوت به عمل می‌آمد که تن به فیصله بدهند نمی‌پذیرفتند، پس خدای بزرگ آیه

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» را نازل کرد. (طبری 31704 این مرسل است).

1000- و از قتاده روایت کرده است: دو نفر از انصار حقوق مشترک داشتند برایشان مشکلی پیش آمد که باعث دوری آن‌ها از هم شد. یکی از آن‌ها که خویشان و کسان زیاد داشت به دیگری گفت: بزور حقم را از تو می‌گیرم. دیگری از او خواهش کرد که نزد رسول الله بروند حکم پیامبر را پذیرند. اما او سرپیچی کرد، هر دو در این کار اصرار کردند تا این که وابستگان‌شان یکدیگر را به مشیت و لگد گرفتند. اما دست به شمشیر نبردند. این آیه در باره آن دو نازل شد. (طبری 31707 این مرسل است).

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع‌ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید، و از الله بترسید تا مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰). خواننده محترم!

در آیات متبرکه (11 الی 13) در باره وظیفه ی مؤمن نسبت به مؤمن و غیرمؤمن ، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از شما گروهی دیگری را مسخره کند شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی دیگری را مسخره کنند شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و در میان تان عیب جویی نکنید و یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسند صدا نزنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند. (۱۱)

در آیهی قبلی، مسئله‌ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه مبارکه اموری مطرح می‌شود که برادری را از بین می‌برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه‌های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام کردن است اشاره بعمل آمده است.

واقعیت همین است که یکی از برکات عمل به دستورات دین مقدس اسلام، همانا سالم‌سازی محیط و جلوگیری از درگیری‌های اجتماعی است.

تشریح لغات:

«لَا يَسْخَرُ»: مسخره نکند. مورد استهزاء قرار ندهد.

«لَا تَلْمِزُوا»: طعنه نزنید. عیبجویی نکنید. (توبه / 58 و 79).

«لَمْز» عیب جویی در روبرو و «همز» عیب‌جویی در پشت سر است. ونباید فراموش کنید که: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» عیب جویی از مردم، در حقیقت عیب جویی از خود است. و در نهایت؛ نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است.

«وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ»: «یکدیگر را به القاب زشت، قبیح و ناپسند ملقب نکنید».

صدا کردن دیگران به القاب که او از آن بد میبرد، در آیه مبارکه از آن نهی بعمل آمده است. بطور مثال صدا کردن به شخصی دیگر (کور، کورک، لنگ، لنگگ) و سایر القاب بد و تائر آور.

از یاد نبریم که: بد صدا کردن ها، يك طرفه باقی نمی ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف هم کشانیده میشود. زیرا «تَنَابَرُوا» برای کار طرفینی است.

«بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»: چه بد است کسی را فاسق یا کافر نامید و او مؤمن باشد. برای مسلمانان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، از یکدیگر به بدی یاد کنند، و بجای ذکر خیر، ذکر شر کنند.

و در نهایت باید گفت: مسخره کردن دیگران، تجاوز به حریم اشخاص بوده و اگر مسخره کننده توبه نکند، مطابق حکم آیه مبارکه ظالم است.

طوریکه یاد آور شدیم: مسخره کردن و بدنام کردن، گناه است که توبه را لازم دارد. امام بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: آیه نشان میدهد که لقب زشت و قبیح دادن به دیگران فسق محسوب میشود و جمع آن با ایمان ناپسند است. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۳).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که هدف: «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْألقَابِ» این است که کسی مرتکب گناه و یا کاری بدی بشود، و سپس از آن کار توبه نماید، باز هم مردم او را به همان نام بد صدا بزنند، مانند: دزد، زانی، شراب خوار و غیره، در حالی که او از دزدی، زنا و شراب خواری توبه کرده است؛ پس او را شرامساری ساختن به سبب آن کار، و تحقیر و تذلیل نمودن وی، حرام است، در حدیثی رسول الله ﷺ، آمده است که: هر کسی مسلمانی را به خاطر گناهی، شرمنده سازد که او از آن گناه توبه کرده است، خداوند متعال تعهد کرده است که شخص عیب جورا به همان گناه مبتلا سازد و در دنیا و آخرت رسوایش کند. (تفسیر قرطبی).

تمسخر و استهزای دیگران :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ استهزا و مسخره کردن دیگران، در ظاهر يك گناه، ولی در باطن دارایی چندین گناه میباشد: از جمله گناهی مانند: تحقیر، خوارکردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

ریشه‌های تمسخر:

ریشه تمسخر را میتوان در نکات ذیل چنین جمعبندی و خلاصه نمود:

- در برخی از اوقات مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن میفرماید: «وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ» (همزه، 1- 2). (وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب جویی میکند).

- گاهی ریشه‌ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن در باره این گروه میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (83) (غافر، 83). (پس چون پیغمبرانشان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) و آنچه را که به تمسخر میگرفتند، آنان را فراگرفت).

- گاهی ریشه‌ی مسخره، توانایی جسمی است. کفار می گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (فصلت، 15). (کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟)

- گاهی انگیزه‌ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می‌کردند و میگفتند: «مَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا» (هود، 27). (ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی بینیم.)

- گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته میشوند.

- گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران میشود.

جماعتی از پیامبر ﷺ درباره‌ی زکات عیب‌جویی می‌کردند، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (توبه: 58).

و بعضی از آنها (منافقین) در باره (تقسیم) صدقات بر تو عیب و انتقاد می‌گیرند، پس اگر به آنها از آن داده شود، راضی میشوند، و اگر از آن داده نشوند، ناگهان ناراض (و خشمگین) میشوند.)

- گاهی ریشه‌ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی‌اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (بقره، 67). به الله پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.

- گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه‌گیری و شخصیت‌شکنی است.

«الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آیه 79 التوبه) (کسانی که از مؤمنان داوطلب در صدقات عیب‌جویی می‌کنند، و از مردمانی که جز به اندازه توان‌شان چیزی (برای انفاق در راه الله) نمی‌یابند، عیب‌جویی می‌کنند و آنان را مسخره می‌کنند، الله ایشان را مورد تمسخر قرار میدهد و آنها عذاب دردناک دارند.)

احتیاط و دقت در شوخی و مزاح:

هستند کسانی که در محافل و مجالس، خود آگاه و یا هم ناخود آگاه، سخنی به زبان می‌آورند، که منجر به اذیت دیگران، کفر و یا هم فسق میشود. هست مواردیکه از روی رسالت و وجوبه اسلامی و انسانی به وجه برایش توضیح داده می‌شود که این سخن مناسب نیست و یا افاده و سخن گفته شده سخن کفری، سخن اذیت بی‌مورد و یا هم فسق است که انسان خوب و هوشیار متوجه شده و تصحیح به عمل آورده و یا آنچه ممکن است نجات می‌دهد و این حالت موجب مسرت نیز میشود.

آن کس که بداند و بداند که بداند

اسب خرد از گنبد گردون بجهاند

آن کس که بداند و نداند که بداند

آگاه نمایید که بس خفته نماند

آن کس که نداند و بداند که نداند

لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

اما هست مواردیکه انسان غبی و شقی شده، لجاجت و مریضی جانکاهش سبب ایجاد مشکل به خود و سبب اذیت دیگران و به شقاوت ادامه میدهد. آنکس که نداند و نداند که نداند - در جهل مرکب ابد الدهر بماند.

هست مواردیکه چنین شخص تأکید دارد که شوخی و یا هم مزاق میکرد. بلی درست و بجاست که شوخی و مزاق جز از زندگی است ولی شوخی و مزاق که منتج به کفر و یا هم فسق و اذیت دیگران شود مجاز نبوده و حرام میباشد. دین مقدس اسلام از همچو شوخی ها؟! بطور جدی ممانعت بعمل آورده است:

قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» (سوره التوبه آیه: 65) (و اگر از آنها پرسید (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار میدهید؟) البته میگویند: ما شوخی و بازی می‌کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می‌کردید؟)

«خوض» در زبان عربی به معنای، پانهادن در گِل است و در قرآن به ورود در کارهای ناپسند گفته می‌شود.

همچنان قرآن عظیم الشان باز هم در (سوره التوبه آیه 66) «لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَأْتَهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» ((اکنون) عذر پیش نکنید، چون شما بعد از (اظهار) ایمان تان کافر شده اید، اگر گروهی از شما را عفو کنیم، گروهی دیگر را به سبب آنکه (توبه نکردند و) گناهکار بودند، عذاب میدهیم.) خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما را از ارتکاب همچو خطاها و بخصوص از مزاق و شوخی های بیجا و بیمورد در آمان داشته، و به آنده از انسان های که احیاناً همچو شوخی ها و مزاق ها را ناخود آگاه بزبان نموده باشد خواستار عفو و بخشش هستیم، امید است همچو انسانها به دربار خداوند توبه و استغفار نمایند.

همچنان در احادیثی متعددی رسول الله ﷺ مسلمانان را از بعضی رذائل اخلاقی نهی فرموده، و در احادیث نبوی نیز بر همین مطلب تأکید شده است. طوریکه میفرماید: «از گمان بد، اجتناب کنید، زیرا دروغ ترین سخن است، و دنبال عیوب مردم نباشید، و تجسس نکنید، قیمت کالا را بدون قصد خرید بالا نبرید، و به یکدیگر حسادت نورزید و با یکدیگر دشمنی و کینه توزی نکنید، و به یکدیگر پشت ننمایید، بندگان الله، برادران همدیگر باشید». (صحیح بخاری 6066) و در حدیث دیگر میفرماید: سخن چین، وارد بهشت نمی شود». (صحیح بخاری 6056).

شان نزول آیه 11:

ضحاک در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیله بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه (از جمله: عمار، خُباب، ابن فهیره، بلال، صُهبیب، سالم، سلمان و غیر ایشان) را مورد تمسخر قرار دادند آن گاه که ایشان را با جامه‌های کهنه و حالتی ژولیده دیدند.

همچنان در شأن نزول روایت دیگری هم آمده است از جمله این‌که: صفیه دختر حبی بن اخطب (رض) نزد رسول الله ﷺ آمدو گفت: یا رسول الله! زنان به من طعنه میدهند و می‌گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول الله ﷺ به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی

که پدر من هارون است، کاکایم موسی و شوهرم محمد علیهم الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد.

قابل تذکر است که: مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در شأن نزول یک آیه آمده است، میتواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هرچه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمیسازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

1001- در سنن چهارگانه (سنن ترمذی، سنن ابوداود، سنن نسائی و سنن ابن ماجه) از ابوجبره بن ضحاک (رض) روایت شده است: در بین ما مردانی بودند که دو و یا سه اسم داشتند و از بعضی از لقب هاشان متفتر بودند. پس این کلام عزیز «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ» نازل شد. ترمذی میگوید: این حدیث حسن است. (جید است، ابوداود 4962، ترمذی 3268، نسائی در «تفسیر» 536، ابن ماجه 3741، احمد 4 / 260، بخاری در «ادب مفرد» 330 حاکم 2 / 463 و 4 / 281 و 282، طبری 31717 تا 31720 از ابوجبیره روایت کرده اند. راوی های این راوی مسلم و در صحبت ابوجبیره اختلاف است. اگر ابوجبیره صحابی باشد حاکم و ذهبی این حدیث را به شرط مسلم صحیح می دانند. ترمذی میگوید: حسن صحیح است. احمد 4 / 96 و 5 / 380 با اسناد جید از ابوجبیره از کاکایش روایت کرده است و این موصول دارای اسناد قوی است. به «فتح القیر» 2320 و «احکام القرآن» 1999 و «زاد المسیر» 1326 مراجعه فرماید).

1002- حاکم و غیره نیز از ابوجبیره (رض) روایت کرده اند: در جاهلیت افراد را به القاب مختلف صدا میکردند رسول الله ﷺ شخصی را به لقبش صدا کرد. گفتند: ای رسول الله! این شخص از لقب خود نفرت دارد. پس خدا «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ» را نازل کرد.

1003- احمد از او روایت کرده: رسول الله ﷺ به مدینه که آمد در بین ما کسی نبود دویا سه لقب نداشته باشد و هرگاه پیامبر یکی از آنها را به همان لقب صدا میکرد. میگفتند: ای رسول خدا! این شخص از شنیدن این لقب خود خشمگین میشود. پس این کلام خداوند متعال نازل شد.

تأثیر آیه منع تمسخر و سخریه بر سلف صالح:

بعد از اینکه این آیه مبارکه به گوش سلف صالحین رسید، چنان حالتی در بین شان پدید آمد که عمرو بن شرحبیل فرموده است که: اگر کسی را ببینم که پستان گوسفندی را به دهن گرفته و آن را می مکد و از آن خنده ام بیاید، میترسم که شاید مستحق تو بیخ آیه باشیم، حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است اگر سگ را استهزا کنم، می ترسم که مباد سگی شوم. (تفسیر قرطبی).

در صحیح مسلم از حضرت ابو هریره مروی است که رسول الله ﷺ فرمود: خداوند متعال به صورت، مال و ثروت مسلمانان نظر نمیفرماید؛ بلکه قلوب و اعمال آنها را می نگرند.

قرطبی فرموده است: قانون وضابطه ای از این حدیث معلوم می شود که حکم کردن با مشاهده ای حال ظاهری اشخاص جایز نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد شخصی که ما اعمال او را خوب تصور می کنیم، خداوند متعال بر کیفیات قلبی و احوال باطنی او آگاه است، و اینها به نزد او مذموم میباشد، کسی که احوال ظاهری او بد باشد، امکان دارد احوال باطنی و کیفیات قلبی او کفاره ی اعمال بد او قرار گیرند؛ لذا چون کسی را در

وضعی بد و یا به اعمال بد مشاهده کردید، این وضع او را بد بدانید، ولی اجازه ندارید خود او را ذلیل و حقیر بدانید.

خواننده محترم!

تمسخر دیگران به هر شکلی و هر وسیله که باشد گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت میشود، دارای مجازات کیفری و قانونی می باشد.

کلمه تمسخر و سُخریه از «سخر» به معنی چیرگی است. کسی که تمسخر میکند و دیگری را به سُخریه می‌گیرد، بر این باور است که خود برتر از او و فرهنگش است. در حقیقت تمسخرکننده دچار نوعی تخیل تفاخری است و بر این باور است که خودش به نوعی دارای برتری هایی است که می تواند بر دیگری غالب شود و هر نوع گفتار و اعمال را داشته باشد. بی‌گمان چنین اشخاصی دچار توهم خودپسندی، خود برتری، کبر، تکبر، غرور و عُجب هستند. بدین اساس، باید آنان را قطار و هم سطح ایلپس به شمار آوریم که دچار توهمات خود بر تربینی نسبت به حضرت آدم علیه السلام بود و گفتار و رفتاری را در پیش گرفت که بیانگر این روحیه او بوده است.

در فرهنگ قرآنی هکذا کلمه «سخر» کلمه استهزاء از ریشه «هزء» به معنی تمسخر کردن به کار رفته است.

مفسرین در تعریف استهزاء می‌نویسد: استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره‌ای کنی، و یا عملاً تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید بخندند. (ترجمه المیزان، ج 18، ص: 481) در حقیقت مولفه های تمسخر و استهزاء عبارتند از: گفتار یا رفتاری مستقیم یا اشاره‌ای درباره شخصی برای خنده و یا خندانند دیگری.

در آیات قرآن برای بیان این معنا از کلمات مانند «ضحك»، «غمز»، «لمز»، «همز» و مانند آنها استفاده شده است.

از نظر قرآن، چنین عمل به عنوان یک عمل ضد اخلاقی شناخته شده و منحیث عمل حرام با آن مقابله شده است. (بقره، آیات 104 و 231؛ حجرات، آیه 11) به سخن دیگر، تمسخر دیگران به هر شکلی و وسایلی که باشد، گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت می‌شود، دارای مجازات می باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیز کنید، چون بعضی از گمانها گناه می‌باشد. و جاسوسی نکنید و برخی از شما برخی دیگر را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ به یقین که آن را کریه و ناپسند می‌دانید، و از الله بترسید، یقیناً الله توبه پذیر مهربان است. (۱۲)

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: «مادام که بتوانی گفته‌ی برادر مؤمن خود را بر خیر حمل کنی، در مورد گفتار او گمان بد مبر. (مختصر ۳/۳۶۴).

«وَلَا تَجَسَّسُوا»: جاسوسی آن است که کسی در جستجویی ها و زشتی های مؤمنان باشد.

«لَا تَجَسَّسُوا» «تجسس نکنید، کنجکاوی نکنید».

«لَا يَغْتَبُّ» «غیبت نکند».

هدف اساسی این آیه مبارکه همانا: گمان بد زدن به اهل خیر می باشد اما در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا برکسی که در باره وی گمان بد می زند گناهی نیست تا آن گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گنهکار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» «هرآینه بعضی از گمانها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می باشد. خاطر نشان می شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث متعددی روایت شده که از آن جمله؛ حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را دیدم که در حال طواف به کعبه می گفتند: «ما أطيب ريحك، وما أعظمك وأعظم حرمتك والذي نفس محمد بيده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالى حرمة منك، ماله ودمه وإن يظن به إلا خيرا: ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستی و چه قدر احترامت بزرگ است اما سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و اینکه در حق وی جز گمان خیر برده نشود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث...: هان! از گمان پیر هیزید زیرا گمان دروغ ترین سخنهاست...».

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

1 - گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند ظن عبدي بي: من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يموتن أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله: هرگز یکی از شما نمیرد، مگر اینکه به خداوند گمان نیک داشته باشد».

2 - گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و این که به وی گمان بد زده شود». اما چنانکه گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید میشود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار میدهد، حرام نیست.

3 - گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان دهنده فسق است.

چنانکه در حدیث شریف آمده است: **«من الحزم سوء الظن: سوء ظن از دور اندیشی و هشجاری است»**. پس حرام بودن سوء ظن در حق مردم، محدود به حالتی است که سوء ظن دارای اثری باشد که به غیر متعدی شود.

4 - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکایات نماز - که مثلاً سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

«وَلَا تَجَسَّسُوا» «و تجسس نکنید» تجسس: کنجکاوی و جست‌وجو در مورد عیبها و اسرار پوشیده مسلمین است. همچنین «تجسس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم در حالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنانشان گوش فرا دهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی های خیر مباح می‌باشد چنان که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب علیه السلام میفرماید: **(فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ):** (بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تجسس کنید) «یوسف / 87».

در حدیث شریف آمده است: **«یا معشر من آمن بلسانه ولم يدخل الإيمان إلى قلبه، لا تتبعوا عورات المسلمين، فإن من تتبع عورات المسلمين، فضحه الله في قعر بيته:»** ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب های مسلمین را جست‌وجو نکنید زیرا هر کس جست‌وجوگر عیب های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه‌اش رسوا می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوء ظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف‌کننده آنها از کسانی است که در آنها در افتاده‌اند؟ فرمودند: **إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطيرت فامض:»** چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

«وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» «و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویند که ناخوشایند وی باشد، هر چند آنچه درباره وی می‌گویند و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بر بسته‌اید، این کار شما - چنانکه در حدیث شریف آمده است - بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نماید مانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص - هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درآید، ایشان فرمودند: **«انذنوا له، بنس أخو العشيرة:»** به او اجازه دهید؛ اما چه بد برادری است در قومش».

شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنانکه این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

«أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» «آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟» این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل،

آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی‌شود، همین‌گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان‌طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند در حالی‌که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مثل برای تنفیر و ایجاد حس انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این‌که این کار شرعا نیز حرام است.

«فَكَرِهْتُمُوهُ» «از آن کراهت دارید» یعنی: چنانکه از خوردن گوشت مرده تنفر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز بپرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در اوامر و نواهی وی که «بی‌گمان خدا توبه پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به بارگاه خدای عزوجل از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلاوت بطلد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلاوت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که در باره برادر مسلمان چیزی بگویی که در وی هست. افک: آن است که در حق وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حق وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته‌اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت‌اند از:

1- تظلم و دادخواهی: کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق می‌تواند از خود دفاع کند.

2- یاری جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو میکند که فکر میکند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرموده حق تعالی: (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا

مَنْ ظَلَمَ: الله متعال دوست ندارد کسی با سخنان خود، (بدیهای دیگران) را اظهار کند، مگر کسی که مورد ستم واقع شده باشد. «نساء / 148» که تفسیر آن گذشت.

3- استفتاء: اگر کسی به مفتی‌ای بگوید: فلان کس به من چنین ظمی کرده است پس راه رسیدنم به حقم چیست؟ با آنکه این سخنش متضمن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل اینکه هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین شکایت کرد: «ابو سفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! برگیر.»

4- هشدار دادن از آفت فساق و فجار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم‌الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا سر می‌کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فيه کی یحذره الناس: فاسق را به آنچه که در وی است، معرفی کنید تا مردم از او حذر کنند.»

5- اعلام و هشداردهی در باره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیان که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

6- معرفی کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، در صورتی که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این‌ها. (تفسیر انوار القرآن)

شان نزول آیه 12:

1004- ابن منذر از ابن جریر روایت کرده است: بعضی‌ها معتقدند که این آیه در باره سلمان فارسی (رض) نازل شده است، او بعد از غذا خوابید، یکی راجع به خوردن و خوابیدن او سخنانی گفت. پس این آیه نازل گردید.

(مرسل بلکه معضل است، مراسیل ابن جریر واهی و ناچیز هستند. اصبهانی در «الترغیب» 2231 از عبدالرحمن بن ابولیلی به همین معنی روایت کرده این هم مرسل و ضعیف است. «کشاف» 1078 و ابن کثیر 6256).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله با تقوا ترین شماست.

یقیناً خدا دانا و آگاه است. (۱۳)

«ذَكَرٌ وَ أُنْثَىٰ»: (یک مرد و یک زن). مراد آدم و حواء است.

«شُعُوبًا»: جمع شَعْب، تیره، قوم و ملت‌ها. جمع عظیمی از مردم که دارای اصل واحدی بوده و قبیله‌ها از آن منشعب می‌گردد.

«لِتَعَارَفُوا»: تا یکدیگر را بشناسید و از هم جدا کنید. اشاره به این است که تفاوت‌های بیرونی و درونی انسانها سبب شناسائی آنان است و اگر همه یکسان و شبیه همدیگر باشند، زندگی اجتماعی مردمان مختل و ناممکن می‌گردد.

مجاهد گفته است: یعنی تا انسان نسب خود را بداند و گفته شود: فلان ابن فلان از فلان قبیله است. (مختصر ۳/۳۶۷).

«لِتَعَارَفُوا» در اصل «لِتَتَعَارَفُوا» بوده و به منظور تخفیف یکی از دو تاء حذف شده است. شیخ زاده گفته است: یعنی حکمت در این که شما را به صورت ملت‌ها و قبایل درآورده، این است که نسب یکدیگر را بشناسید و انسان را به غیر از پدران‌ش نسبت ندهید، نه اینکه به پدران و نسب خود مباحثات و تفاخر کنید. هرچند که حسب و نسب از لحاظ عرف و شرع معتبر است و نباید شریف با پست ازدواج کند. اما در مقابل ایمان و تقوی اعتباری ندارند. همان طور که در موقع طلوع آفتاب ستارگان پیدا نمیشوند. (شیخ زاده ۳/۳۷۵).

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش: این آیه را مرتبط با آیات قبل این سوره دانسته و گفته اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیه‌ی خود بر تربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نه قوم و نسب.

این آیه مبارکه دارای سه اصل اساسی و مهم می باشد:

اول: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد،

دوم: اصل تفاوت در خصوصیت های بشری

سوم: و اصل این که تقوا ملاک برتری است.

البته در آیات دیگر قرآنی تفاوت ملاک‌هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می خورد.

خواننده محترم!

در این آیه یک اصل را با تمام وضاحت بیان داشته است که: خلقت همه ما و شما از: آدم و حواء علیهماالسلام می باشد، هدف این است که انسان‌ها همه باهم در اصل انسانیت برابرند، از آن رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را یک پدر و یک مادر باهم جمع می کند بنابر این، فخر نمودن بعضی از آن‌ها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی منطقی ندارد زیرا همه آن‌ها در اصل انسانیت، باهم برابرند.

«شعب»: امتی است بزرگ که چندین قبیله را باهم جمع می‌کند و در دری / فارسی به آن «ملت» می گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیع» که هر یک چندین قبیله را در خود گنجانیده‌اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می باشد، مانند قبیله «بنی‌بکر» از شعب «ربیع» و قبیله «بنی‌تمیم» از شعب «مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه های عجم اند و «قبایل» شاخه های عرب.

شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبیله، بعداً عماره، سپس بطن، بعداً فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عباس» عشیره است.

بلی! شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم «تا با یک دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هرکس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به

نسب را فروگذارید «بی‌تردید خدا دانای آگاه است» و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: «از رسول الله ﷺ سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی‌ترین آنان نزد خداوند پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی‌خدا فرزند خلیل الله است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من در باره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: بلی! فرمودند: بهترین آن‌ها در جاهلیت، بهترین آن‌ها در اسلام اند به شرط آن‌که اهل فهم و دانش باشند».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «الحسب المال، والکرم التقوی». «حسب به مال است و کرامت به تقوی».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «کلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب، ولینتهین قوم یفخرون بآبائهم أو لیکونن أهوی علی الله تعالی من الجعلان». «همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد الله تعالی بی‌ارزش‌تر از حشره گوگال (کنگزک) خواهند بود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله ﷺ سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «یا أيها الناس ألا إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأسود علی أحمر ولا لأحمر علی أسود إلا بالتقوی، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب». «هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی‌ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

اسباب نزول آیه 13: 1005- ابن ابوحاتم از ابن ابوملئکه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال رضی الله عنه بر بام کعبه بالا رفت و اذان داد، تعدادی از مشرکان گفتند: آیا این غلام سیاه بر بام کعبه اذان می‌گوید؟ دیگری گفت: اگر این عمل او خدا را خشمگین کند تباه و سرنگونش می‌سازد. یا أيها الناس إنا خلقناکم من ذکرٍ وأنثی... را نازل کرد. (واحدی 766 این مرسل و ضعیف است.)

1006- ابن عساکر در «مبهمات» گفته است به خط ابن بشکوال دریافتیم که ابوبکر بن ابو داود در «تفسیر» خود روایت کرده است: رسول الله ﷺ به بنی بیاضه دستور داد که از بین خود زنی را به ازدواج ابوهند درآورند. گفتند: ای رسول خدا! آیا دختران خود را به بردگان خود بدهیم، این آیه در باره ابوهند نازل شد. (ابوداود 230 در مراسیل از زهری روایت کرده و ضعیف شمرده است، زیرا شافعی و دیگران گفته اند: مراسیل زهری قبیح هستند، حدیث را به شکل مرسل روایت نمی‌کند، مگر به روی علتی. ذکر نزول آیه و هن است. اما اصل حدیث دارای شواهد است. «تفسیر شوکانی» 2472 به تخریج محقق. شواهد این حدیث را بدون نزول آیه در «احکام القرآن» 2011.)

خواننده محترم!

سوره حجرات که از جمله سُور اخلاقی در قرآن عظیم الشان شمرده میشود پس از آنکه استهزاء و تحقیر دیگران را تخطئه میفرماید و طعن زدن بر سایرین را عملی بد و ستمگرانه می شمرد و مؤمنان را از گمان بد درباره همدیگر شان باز می دارد و از تجسس در احوال خصوصی آنان نهی می کند و غیبت و بدگویی از برادران ایمانی را تقبیح می فرماید، سپس به امری اساسی و ریشه‌ای روی می آورد بدین معنی که همه انسان‌های روی زمین را به اصل واحدی منسوب می‌دارد و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» ای مردمان (به هوش باشد) که ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم. بنابر این همگی بنیادی یگانه و ریشه‌ای واحد دارید پس فخر فروشی و مباحثات به نژاد و قوم و قبیله را باید فرو گذارید و بدانید که اگر فضیلت و برتری نزد الله برای کسی وجود دارد، تنها در سایه تقوی یعنی خودداری از تجاوز به حقوق دیگران و دوری از نفس پرستی حاصل می‌آید و بس! نقطه قابل بحث همانا کلمه «لِتَعَارَفُوا» است. این کلمه در مقام تعلیل آمده تا علت یا حکمت انشعاب بشر را به دسته‌های بزرگ و کوچک توضیح دهد. مفسران بزرگ قرآن عظیم الشان در این مورد تفاسیر را ارائه داشته اند از جمله: زمخشری در تفسیر «کشاف» می‌نویسد: «وَالْمَعْنَى: أَنَّ الْحِكْمَةَ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا رَتَّبْنَا عَلَى شُعُوبٍ وَقَبَائِلٍ هِيَ أَنْ يَعْرِفَ بَعْضُكُمْ نَسَبَ بَعْضٍ فَلَا يَعْتَزِي إِلَى غَيْرِ آبَائِهِ، لَا أَنْ تَتَفَاخَرُوا بِالْآبَاءِ وَالْأَجْدَادِ» (تفسیر الکشاف، ج 4، ص 375). یعنی: «حکمتی که خدای تعالی شما را به خاطر آن به شکل گروه‌های بزرگ و کوچک مرتب نموده آنست که برخی از شما، نسب شخص دیگر را بشناسد و او را به غیر پدرانش نسبت ندهد، نه آنکه شما به پدران و اجدادتان افتخار کنید». (تفاوت میان شعوب و قبائل - چنانکه مفسران آورده‌اند - اینست که شعوب به قبائل بزرگ اطلاق می‌شود (که در فارسی امروز از آن به «ملتها» تعبیر می‌کنیم در حالیکه ملت در عربی به معنای کیش و آئین است) و قبائل، دسته‌های کوچکتر را می‌گویند. مثلاً گویند: فلانکس از شعب مُضَر و از قبیله تمیم است (به تفسیر طبری، ج 21، صفحه 383 نگاه کنید).

در اینجا از توضیح نکته‌ای دقیق غفلت شده و آن نکته اینست که می‌دانیم برای شناسایی افراد، علاوه بر شناخت قوم و قبیله آنها، آشنایی با ویژگی‌های دیگری نیز لازم است و تنها به این‌که فلان شخص مثلاً از کدام گروه و دسته است، نمی‌توان او را بدرستی شناخت یا معرفی کرد. پس چرا در آیه شریفه به ذکر «شعوب و قبائل» بسنده شده و از آوردن بقیه خصوصیات بشر سخنی به میان نیامده است؟! اینجا است که مفسران قرآن باید گره‌گشایی کنند تا پیام اصلی آیه کریمه را دریابند و گرنه، توضیح این‌که اگر افراد، یکدیگر را نشناسند، نظام روابط اجتماعی برهم می‌خورد، در حکم توضیح و اصحات شمرده می‌شود. حقیقت آنستکه این آیه شریفه هنگامی نازل شده که عرب‌ها به ویژه قریش به نژاد و قبیله خود سخت می‌بالیدند و آندو را مایه فخر فروشی قرار داده بودند، در چنان محیطی، قرآن کریم پیام می‌دهد که عرب بودن یا پدران قریشی داشتن، مایه افتخار نیست زیرا همه نژادها و تیره‌های بشری به آدم و حوا می‌رسند و همگی شاخه‌های یک درخت هستند. اما امتیاز حقیقی را باید در سایه «تقوی» جستجو کرد. این همان پیام ارجمند و پایداری است که بشر همواره بدان نیاز داشته و دارد به ویژه که می‌دانیم لازمه «تقوی» علم و آگاهی به نیک و بد و جذب نیکی و دفع بدی شمرده می‌شود. ضمناً مناسب است که بدانیم رسول الله (ص) بنا به گزارش مورخان و سیره نویسان، در «فتح مکه» همین آیه کریمه را در حضور سران

قریش قرائت نمود و اعلام داشت: «**يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَعَظَّمَهَا بِالْأَبَاءِ. النَّاسُ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنُكُمْ.**» «ای گروه قریش! همانا خدای بزرگ، تکبیر دوران جاهلیت و بزرگ نمایی به پدران را در آن دوره، از شما زدود. همه مردم از آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است. سپس رسول اکرم (ص) آیه شریفه **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...)** را تلاوت نمود.» (تاریخ الطبری، ج 2، ص 459 و سیره ابن هشام (السیره النبویه)، ج 4، ص 52). (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به رساله: بازنگری در معانی قرآن مصطفی حسین طباطبایی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).
خواننده محترم!

در آیات متبرکه (14 الی 18) پایه ی ایمان درست ، به بیان گرفته شده است .
قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)

بادیه نشینان اعراب گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم، بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید: مسلمان شده ایم و ایمان هنوز به دلهايتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴)
«**لَا يَلِتْكُمْ**» از شما نمی کاهیم.

شأن نزول: مفسران در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرمایند: آیه کریمه درباره تعدادی از افراد قبیله بنی اسد بن خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آن ها به رسول الله صلی الله علیه و آله می گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و داروندار خود گوش به فرمان نزد تو آمده ایم و چنانکه بنی فلان با تو جنگیدند، جنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر ﷺ منت می گذاشتند تا بدانجا که رسول الله ﷺ فرمودند: «در حقیقت فهمشان بسی اندک است و همانا شیطان به زبان هایشان سخن می گوید».
آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل علیه السلام نیز بر این معنی دلالت می کند آن گاه که جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آن گاه در باره احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخص بالا رفت.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵)

همانا مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده اند، باز هرگز شک به دل راه نداده اند، و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کرده اند، ایشان در ایمان خود همان راستگویند. (۱۵).

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

بگو: آیا شما می‌خواهید خدا را به دین خود آگاه سازید (که اظهار دینانت میکنند)؟ و حال آنکه خدا آنچه در آسمانها و زمین است همه را می‌داند و به کلیه امور عالم داناست. (16)

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می‌گذارند؛ بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید بلکه الله بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید. (17)

الله تعالی در این آیه مبارکه میفرماید که این احسان الله تعالی است که شما را به ایمان توفیق بخشیده و به راه مستقیم هدایت نموده است، پس اگر در ایمان‌تان راستگوی هستید بر الله و رسولش منت نگذارید.

«يَمُنُونَ» «منت می‌گذارند».

شان نزول آیه 17:

1007- طبرانی به سند حسن از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده است: جماعتی از عرب گفتند: ای رسول خدا! ما بدون جنگ و نبرد اسلام را پذیرفتیم، اما فلان قبیله با تو جنگ و پیکار کرد. آنگاه خدا آیه: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد. (طبرانی در «معجم کبیر» و «معجم اوسط» چنانچه در «مجمع الزوائد» 11361 آمده روایت کرده است. هیثمی میگوید: در این اسناد حجاج بن ارطاط ثقه اما مدلس است و باقی راوی های این ثقه هستند. «تفسیر شوکانی» 2474).

1008- بزار از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) مانند این روایت کرده است.

1009- ابن ابوحاتم از حسن (رض) همانگونه روایت کرده است: این قضیه هنگام فتح مکه صورت گرفته است.

1010- ابن سعد از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سال نهم هجرت ده نفر از بنی اسد به همراهی طلحه بن خویلد خدمت رسول الله ﷺ که با یاران خود در مسجد نشسته بود شرف یاب شدند.

سخنگوی آنها گفت: ای رسول خدا! ما شهادت می‌دهیم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» «نیست خدایی مگر خدای واحد و یگانه او را شریکی نیست و تو بنده او و فرستاده اوستی» ای رسول خدا! تو دنبال ما نفرستادی ما خود نزد تو آمدیم و با زنان و فرزندان اسلام را پذیرفتیم. آنگاه آیه «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» نازل شد. (مرسل و ضعیف است، ابن سعد 1 / 292 از ابوقلابه به همین معنی روایت کرده است.)

1011- سعید بن منصور در «سنن» خود از سعید بن جبیر روایت کرده است: گروهی از عرب از قبیله بنی اسد خدمت رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: ما خود به نزد تو بدون جنگ و خونریزی آمدیم. پس خدا آیه «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد. (مرسل)

است، این روایات به مجموع قوی هستند. «تفسیر بغوی» 2017 و «زاد المسیر» (1336).

ایمان و اسلام:

اسلام عبارت از شهادت دادن بر این امر است که معبود و مشکل گشای بر حقی جز الله یگانه نیست و محمد رسول الله و فرستاده اوست، این شهادت باید با زبان و قلب و جوارح انجام گیرد، و معنای این شهادت آنقدر جامع و وسیع است که ایمان به ارکان ششگانه اعتقادی و عمل به ارکان پنجگانه عملی اسلام و نیز احسان را در بر میگیرد، که این عبارت از آخرین دین از ادیان الهی است که خداوند مهربان آنرا بر خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی ﷺ نازل فرموده است. دین مقدس اسلام یگانه دین برحقی است که خداوند متعال جز این دین، دین دیگری از هیچ احدی نمی‌پذیرد.

پروردگار با عظمت این دین را بقدری سهل و آسان گردانیده که هیچ گونه سختی و مشقتی در آن نیست، چیزی بر پیروان آن فرض نگردانیده که نتوانند انجامش دهند و آنان را به چیزی مکلف نکرده که از عهده آن بر نیایند.

دین اسلام دینی است که پایه آن توحید، شعار آن صداقت، معیار آن عدالت، مسیر آن حقیقت و روحش رحمت است، اسلام مکتب بزرگی است که انسان‌ها را به هر آنچه در زندگی دنیوی و آخروی برایشان مفید باشد راهنمایی می‌کند و از هر آنچه در دنیا و آخرت برایشان زیان آور باشد باز می‌دارد.

اسلام دینی است که خداوند بوسیله آن عقاید و اخلاق را صیقل می‌دهد، و دنیا و آخرت را بدان اصلاح می‌کند، و بوسیله آن در میان دل‌های پراکنده، و اندیشه‌های متضاد الفت و محبت می‌اندازد و آن‌ها را از تاریکی‌های باطل می‌رهاند و به شاهراه حق و صراط مستقیم رهنمون می‌گردد.

اسلام مکتبی است که همه اصول و مبانی، احکام و قوانین و دستورات و برنامه هایش، محکم و استوار و خلل ناپذیر است جز به حق و راستی خبر نمی‌دهد، و جز به نیکی و عدالت حکم نمی‌کند، اعتقاداتش سالم و متین، عباداتش سازنده و رشک آفرین و اخلاقی برارنده و فخر آفرین است.

خواننده محترم!

مهمترین اهدافی را که دین مقدس اسلام غرض تحقق آن سعی و تلاش میکند عبارتند از:
- آشنا کردن انسان‌ها به خالق و آفریدگارشان، به ذات لایزال که همواره باقی خواهد بود، به اسمای نیکویش که همنام دیگری ندارد، و به صفات متعالی‌اش که بی نظیر و بی مانند است، به افعال حکیمانه‌اش که در انجام آن‌ها به هیچ شریک و همتایی محتاج نیست و به عبادت و حق بندگی‌اش که صرفاً او مستحق و لایق هر گونه پرستش و بندگی است.

- دعوت انسان‌ها به سوی عبادت و پرستش ذات یکتای پروردگار، بدین صورت که تمامی آنچه را که خداوند متعال در کتاب مقدّسش و سنت پیامبرش اعم از اوامر و نواهی که سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها در آن نهفته است بیان داشته مورد عمل قرار دهند.

- متوجه کردن انسان‌ها به حقیقت زندگی، که این دنیا داری فانی است و زندگی حقیقی پس از مرگ شروع می‌شود و مراحل سعادت یا شقاوت انسان از قبر شروع شده تا هنگام برانگیخته شدن بعد از مرگ، و سپس حساب و کتاب، که آنگاه مصیر هر کس

مشخص خواهد شد و هر کس مطابق اعمالش یابه بهشت و یا به دوزخ خواهد رفت اگر خوب کرده خوبی می بیند و اگر بد کرده بدی.

بطور کل قواعد اساسی اسلام را میتوان چنین خلاصه نمود:

- اسلام شکل ظاهر و آشکار دین، یعنی گفتن شهادتین و اقرار به زبان است؛ بدین معنا که هرکس شهادتین بگوید و در ظاهر اسلام را بپذیرد در جمله مسلمانان وارد شده و احکام اسلام بر او جاری می شود، ولی ایمان امری واقعی و باطنی و جایگاه آن در قلب انسان است، نه در زبان و ظاهر انسان.

یک توضیح مختصر :

اسلام بر دو نوع است:

1- مدارج آن، پایین تر از ایمان است، مانند: اعتراف به زبان که بدان وسیله، خون انسان در امان می ماند، خواه همراه عقیده باشد یا خیر، که مقصود آیه ی: «و قالت الأعراب أمانا قل لم تؤمنوا و...» (14 حجات)

2- مدارج آن اسلام، بالاتر از ایمان است و آن، اعتراف به اعتقاد و باور عمیق قلبی، وفا به عمل و در تمام سرنوشتها و رویدادها تسلیم شدن، همان سان که الله متعال به ابراهیم علیه السلام می گوید: تسلیم شو: او هم می گوید: تسلیم پروردگار جهانیانم. (بقره/131). پس مسلم کسی است که مطیع، خاشع و در اعتقاد و عمل موحد و مخلص باشد و اخلاص در عقیده؛ یعنی، انسان مسلمان، جز نام الله کسی را در قلبش راه ندهد و به جز در اسباب ظاهر - از کسی کمک نگیرد و... [دایرةالمعارف... ج 5... ، بنقل از تفسیر فرقان)

ایمان:

- معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. بطور مثال در دنیا ما بسیاری از انسانهای منافق هم وجود دارد که: به زبان میگویند: ایمان آورده ایم «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (8) يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (9) [البقرة: 8-9]. «و از مردمند کسانی که می گویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده ایم، در حالی که به هیچ وجه ایمان نیاورده اند. الله را و کسانی را که به راستی ایمان آورده اند فریب میدهند، در حالی که فریب نمی دهند، مگر خودشان را و در نمی یابند».

- معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام میدهند، ما نیز انجام بدهیم.

- معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاوردند

- حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست.

ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که باید در اعماق و روان انسان نفوذ می کند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در برمی گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار می دهد.

- قرآن عظیم الشان همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکردهای درخشنده ای به نمایش می گذارد که داشتن این خصوصیت باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران

منافق است. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿1﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ ﴿2﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ
 اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿3﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿4﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ ﴿5﴾
 [المؤمنون: 1-5]. «رستگار گردیند مؤمنان. آن کسانی که در نمازشان خشوع دارند و آن
 کسانی که از بیهوده‌گویی و بیهوده‌کاری کناری می‌جویند. و آن کسانی که زکات را به
 اهلش می‌رسانند و آن کسانی که شرمگاه خود را کنترل و مواظبت می‌کنند»
 خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
 بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمْ
 الصَّادِقُونَ ﴿15﴾ [الحجرات: 51]. «مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش
 ایمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد
 کردند. آنانند که راست‌گویانند»

شهید اسلام استاد سید قطب علیه‌الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن»
 می‌گوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به الله و رسولش. آنچنان تصدیق
 و باوری که هیچگونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی
 که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و
 احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری
 مالی و جانی در راه الله از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین
 ایمانی را چشید و از چشمه گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار
 ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود،
 در واقعیت‌های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می‌خواهد که بین
 حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن
 و جریانات موجود در جامعه یکپارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی
 تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت‌های اطرافش مشاهده می‌کند تاب و
 تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می‌آزارد و بر او ضربات پی
 در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه الله با مال و جان می
 شتابد و بسیج می‌شود و این یک بسیج طوفنده درونی و خودجوش است که از جان و
 روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهره نورانی و
 زیبای نقش بسته دردلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت
 زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با
 زندگی جاهلی اطرافیانش نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می‌گیرد
 که انسان با ایمان نمی‌تواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیمابین تصور ایمانی و
 واقعیت زندگانی‌اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت‌های عملی و ناقص، بد و
 منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی‌اش دست بردارد. و
 مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر
 جامعه بشری به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که
 برشمردیم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه‌ریزی می‌کنند.
 و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی‌توان مابقی آن را «ایمان» یا
 «عقیده» نام نهاد! بلی، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری
 از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که افتابش بر سراسر

منظومه جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! بلی، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ می‌کند و آن را قانع و مطمئن می‌گرداند.

در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آن را به جنب و جوش و حرکت در می‌آورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت وامی‌دارد و جهت می‌بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت درآمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضا و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ می‌دهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می‌شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند!

عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت:

انسان با ایمان احساس میکند که همواره با الله تعالی و در کنار او است. خدایی که همیشه از او مواظبت می‌کند و با دیدگانش که هرگز به خواب نمی‌روند، از او نگهبانی میکند، و در آغوش مهرش که از هر آفت و گزند در امان است از او نگهداری میکند، و با لشکریان پیروزش که هرگز شکست نمی‌خورد، از او حمایت میکند و به او کمک میرساند «وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» (سوره الأنفال: 19) (و الله با مؤمنان است).

انسان با ایمان احساس می‌کند که در حمایت الله تعالی قدرتمند تواناست که از او دفاع می‌کند، و تپ‌های مکار تجاوزگران را از سینه او بر می‌گرداند.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (سوره الحج: 38). (الله از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، خدا هیچ خیانتگر ناسپاس را دوست ندارد.)

قرآن مجید انسان‌های با ایمان را معیاری برای تشخیص کارهای شایسته و کارهای ناشایست قرار می‌دهد و نظارت‌شان را بر کردار دیگران همسنگ نظارت الله و رسول الله قرار داده است: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (سوره التوبه: 105). «و بگو: به کارهای خود مشغول باشید که خداوند متعال و رسولش و مؤمنان کردار شما را خواهند دید». نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی تاریخ نشر (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری

خواننده محترم!

قابل یادآوری میدانم که در این سوره پنج بار ندای وصف ایمان آمده است، که هر بار انسان را به فضایل و مکارم اخلاق فرامی‌خواند.

الف: اطاعت و پیروی از دستورات الله و پیامبر و پیشقدم نشدن در رأی و نظر از پیامبر، [۱].

ب: احترام و تکریم پیامبر گرامی، [۲].

ج: هر خبری که شنیده می‌شود، بهتر آن است که انسان آن را به طور کامل و همه جانبه مورد تحقیق و بررسی قرار بدهد. [۶]

د: باز داشتن و خودداری از تمسخر به این و آن. [۱۱]

ه: خودداری از تجسس در کار مردم، دوری از بدگویی و بدگمانی. (۱۲).

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾

یقیناً الله غیب آسمان‌ها و زمین را میداند و الله به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. (۱۸)

پروردگار با عظمت به گفتار، کردار و احوال شما بینا و داناست و قطعاً از شما حساب میگیرد؛ یعنی نیکوکاران را پاداش نیکو میدهد و بدکاران را مجازات میکند.

و من الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره الحجرات

وجه تسمیه

ارتباط سوره حجرات با سوره قبلی

تعداد آیات، کلمات و حروف

محتوای سوره حجرات

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره رعایت ادب در گفتار و در خطاب با پیامبر ﷺ مورد بحث قرار گرفته است .

حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!

تأثیرات این آیه بر صحابه کرام

آداب و اخلاق در اسلام

شیوه سخن گفتن رسول الله ﷺ

مأموریت پیامبر ﷺ چیست؟

صدا زدن به بهترین نام

آداب حضرت عمر در برابر پیامبر اسلام

در آیات متبرکه (6 الی 8) در باره آداب همگانی و

تحقیق و بررسی خبرها و مطالبی که شنیده می شود.

فاسق کیست؟

نشانه های فاسق در قرآن کریم

نهایت سرنوشت فاسقان

در آیات متبرکه (9 الی 10) موضوعاتی از قبیلی ؛

حل و فصل آشوبهای داخلی و چگونگی برخورد با تجاوزگران ،

مورد بحث قرار گرفته است .

احتیاط و دقت در شوخی و مزاح

در آیات متبرکه (11 الی 13) در باره وظیفه ی مؤمن

نسبت به مؤمن و غیرمؤمن ، بحث بعمل می آید.

تمسخر و استهزای دیگران

ریشه های تمسخر

احتیاط و دقت در شوخی و مزاح

تأثیر آیه منع تمسخر و سخریه برسلف صالح

در آیات متبرکه (14 الی 18) پایه ی ایمان درست ،

به بیان گرفته شده است .

ایمان و اسلام:

اسلام چیست؟

ایمان

عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

1- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.

2- تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله عليه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله عليه
ترجمه : جمعی از علمای افغانستان

5- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)

6- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.

7- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر.

8- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)

9- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق)

10- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است .

11- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) .

13- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379 .

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق)

16- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (61 هـ - 118 هـ ، 680-736م) تاریخ نشر: (1980/01/01) .

17- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ، سال طبع : 26 Jan 2016

20- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود . وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف : شیخ بهاء الدین حیسنی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**